

مصطفی ذاکر، نوروژه ۱۴۰۵ را به شکلی متفاوت و در میان آوارهای جنگ تحمیلی سوم در تهران سپری کرد

نجات ۹ نفر، با کمک «لئو»

فاطمه سیرجانی اسبل بیاید، هستند. زلزله بیاید، هستند. بیماری و درد بیاید، هستند. جنگ هم اگر از راه برسد، باز هستند. هرچنانسانی نیازمند یاری باشد. همان جا مقصد آن هاست. از جمعیت هلال احمر می‌گوییم. از زنان و مردانی که حرفه‌ای را انتخاب کرده‌اند که بیش از هر چیز: «انسان بودن» را معنا می‌کند. آن‌ها در دل بحران‌ها، هم زخم‌های تن را درمان می‌کنند و هم مرهمی می‌شوند بر روح‌های آسیب دیده.

هجد هم اردیبهشت، روز جهانی صلیب سرخ و هلال احمر. بهانه‌ای شد تا به سراغ یکی از همین آدم‌ها برویم: مصطفی ذاکر خادر، معاون عملیات امداد و نجات جمعیت هلال احمر خراسان رضوی. ساکن محله فارغ‌التحصیلان که نیمی از عمر چهل و هفت ساله‌اش را در مسیر امداد و کمک‌رسانی گذرانده است. او در جنگ تحمیلی سوم، روزهای پرفشاری را در تهران سپری کرد و زیر بمباران، پای هم و وطنانش ایستاد و دست یاری‌اش را به سوی آدم‌های زیر آوار گشود.

داستان جلد



خدا حافظی با بیمارستان

قبولی در رشته‌های کاردانی اتاق عمل دانشگاه بیرجند، برای مصطفی جوان، شروعی بود برای رفتن به مسیری خاص. او در کنار درس، سبک زندگی پرتحرکی داشت؛ کوه‌نوردی حرفه‌ای، شنا و غواصی، بخشی از برنامه روزمره‌اش بود. بعد از گرفتن مدرک کاردانی، در اتاق عمل بیمارستان امام رضا (ع) بیرجند، امریه شد و شب‌ها در اورژانس ۱۱۵ شیفت می‌داد. اما این تمام ماجرا نبود. او در کلاس‌های آموزشی هلال احمر شرکت می‌کرد. دوره‌های مختلف امداد و نجات را می‌گذراند و بعد از موفقیت در دوره آمادگی جسمانی، آموزش کمک‌های اولیه به داوطلبان را بر عهده گرفت. در تیم‌های کوه‌نوردی و کوه‌پیمایی به عنوان امدادگر حضور داشت و گاهی هم داوطلبانه در پایگاه‌های جاده‌ای حاضر می‌شد. همه این فعالیت‌ها، بی‌هیچ چشم‌داشتی و داوطلبانه انجام می‌گرفت.

ذاکر از آن روزها این طور یاد می‌کند: در کنار این برنامه‌های فشرده کاری، در فاصله گذراندن ۲ سال خدمت سربازی در اتاق عمل، لیسانس پرستاری را هم گرفتم و به استخدام رسمی اورژانس بیرجند درآمد. اما بعد ۷ سال خدمت در آن بیمارستان، با خبر پذیرش نیرو در جمعیت هلال احمر، برگه استعفا را روی میز رئیس بیمارستان گذاشتم.

ذاکر بعد از ورود رسمی به جمعیت هلال احمر بیرجند، فعالیتش را به عنوان کارشناس آموزش آغاز می‌کند. اما ادامه با علاقه شخصی وارد کار امداد و نجات می‌شود. انتقالش به مشهد کار او را سنگین‌تر می‌کند. او می‌گوید: آموزش و عملیات برایم فرقی نمی‌کرد. هر دو قدمی بود به سوی نجات جان انسان‌ها. در این مدت در چند عملیات از بیرجند گرفته تا مشهد حاضر بودم و دوره‌های آموزشی را هم از لبنان و سوریه گرفته تا عراق برگزار می‌کردم.



بچه‌ها با گریه آمدند و با خنده رفتند

بود. ساعت کار، نوع خدمت و نوع گزارش کار روزانه به نماینده صلیب سرخ جهانی برای همه یکسان بود. با اینکه ساعت کاری ۸ صبح تا ۵ بعد از ظهر بود، این ساعت اصلاً رعایت نمی‌شد. ما تنها کشوری بودیم که رأس ساعت ۸ در آوارگاه بودیم تا پایان وقت. نمایندگان بقیه کشورها چند ساعت بیشتر در محل نبودند، اما حس نوع دوستی و کمک به هم‌نوع این اجازه را به ما نمی‌داد که آوارگان را در آن شرایط رها کنیم. ذاکر تعریف می‌کند: با همراهی خیران ایرانی، شرایط خوبی ایجاد کرده بودیم. در این میدان پرظلم و ستم، بچه‌های کوچک بی‌هیچ پوششی و پاره‌پاره به چادرهای ما وارد می‌شدند. بالباسی به تن و پای پوشیده و عروسکی در دست بالب‌های خندان از در بیرون می‌رفتند. این تصاویر زیبا در دل خاطرات تلخ آن مأموریت، در ذهنمان ماندگار شده است.

یکی از تجربه‌های مهم او، حضور ۶ سال قبلش در مأموریت امدادی برای کمک به مسلمانان روئینگیادار بنگلادش بوده است. ذاکر تعریف می‌کند: بارها در حوادث و اتفاقات برون مرزی به کشورهای لیبی، هائیتی، سودان و... سفر کرده بودیم. این سفرها که به دعوت دولت کشور مقصد بود، بدون تشریفات خاص انجام می‌گرفت. اما این نخستین بار بود که صلیب سرخ جهانی درخواست کمک برای پناهندگان روئینگیادار دست نسل‌کشان دولت میانمار داده بود. جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران که داوطلب حضور در این امداد رسانی شده بود، باید تجهیزات و امکاناتش مطابق با استانداردهای جهانی می‌بود.

او ادامه می‌دهد: حدود ۲ میلیون آواره با مشکلات فراوان بهداشتی در بخش جنگلی کشور بنگلادش پناه داده شده بودند. در آن برنامه حدود ده‌ها پایگاه درمانی با حضور امدادگران از ۷ کشور دنیا برپا شده